

بیان چند نکته اجتماعی، اخلاقی در برخی از متون ادب فارسی*

(با تأکید بر مفهوم شهروندی)

**مهدی فنجی

***دکتر محمدعلی گذشتی

چکیده:

برخلاف نظر عامه که ادبیات فارسی را مثنوی شعر و لختی حماسه می‌پندارند؛ زبان و ادبیات فارسی به دلیل ظرفیت بالای خود از یک سو و عدم تمایز علوم به شکل امروزی از سوی دیگر، محملی برای انتقال آموزه‌های علمی مختلف بوده است. در بررسی این موضوع بروشنی مشخص می‌شود متون ادبیات فارسی، مشحون از مفاهیم و مطالبی است که امروزه هریک با تقسیم به شاخه‌هایی و با نگاهی تخصصی به عنوان یک رشته مستقل مطرح‌اند و با عناوین خاص خود، موضوعات مختلف علمی و آموزشی را شامل می‌شوند.

این مقاله با بیان چند نکته اجتماعی، اخلاقی در برخی از متون ادب فارسی، نگاهی کوتاه به موضوع فرهنگ شهروندی در ادبیات فارسی دارد و در پی آن است تا مختصراً ضمن تبیین جایگاه و نقش زبان و ادبیات فارسی به عنوان پایه و محمل انتقال فرهنگ اجتماعی ایران و بررسی نگاه جامعه‌ایرانی به "فرهنگ شهروندی" آن‌گونه که در آثار ادبی جلوه نموده است گامی کوچک در تغییر دآوری‌ها و پیشداواری‌ها در مورد زبان و ادبیات فارسی بردارد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات فارسی، شهروند، فرهنگ شهروندی، حقوق شهروندی

* این مقاله مستخرج از پایان نامه دوره کارشناسی ارشد می باشد که از حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی برخوردار بوده است.

** دانش آموخته ی مقطع کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

*** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۱/۱۷ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۱/۴/۱۹

بخش اول: کلیات موضوع

مقدمه:

اولین بار که موضوع « فرهنگ شهروندی در ادبیات فارسی » مطرح کردیم با نگاهی تردیدآلود به موضوع نگاه شد. از نگاه بسیاری - بخصوص آنان که ادبیات فارسی را خوب نمی‌شناسند - ادبیات فارسی بخشی شعر و لختی حماسه سرایی است و نمی‌توانسته و نمی‌تواند با موضوعات نوین روزگار ما، همداستان باشد.

با این همه، نظر ما غیر از این بود؛ برداشت ما از ادبیات فارسی صرفاً داستان و شعر و حماسه نبود. بلکه می‌پنداریم زبان و ادبیات فارسی به دلیل ظرفیت بالای خود از یک سو و عدم تمایز علوم به شکل امروزی از سویی دیگر، محملی برای انتقال آموزه‌های علمی مختلف شده است.

در زبان و ادبیات فارسی، بسیارند کتبی که در زمره کتب ادبی محسوب می‌شوند اما محتوای علمی دارند و این به دلیل آن است که نویسندگان کتب، تصمیم داشته‌اند برای ماندگاری اثر خود از ظرفیت بلند ادبیات فارسی سود برند. به عنوان مثال تاریخ بیهقی، کتاب قانون ابن سینا، آثار ناصر خسرو، اسرار التوحید و... از جمله این آثارند که هر یک به موضوعی علمی اما در ظاهری ادبی پرداخته‌اند. حتی کتاب مشهور «سیرالملوک» (که امروزه به نام سیاستنامه نامیده می‌شود) و کتابی است شامل آداب و روشهای حکومتداری - که امروزه شاخه‌ای آکادمیک و دانشگاهی محسوب می‌شود - همواره جزو منابع معتبر «ادبیات فارسی» بوده و به قول استاد ذبیح الله صفا «تجاریبی که خواجه نظام‌الملک در سالیان ممتد وزارت فراهم آورده بود، در کتابی به نام سیرالملوک با پنجاه فصل جمع شده است، و امروزه از جمله بهترین آثار ادبی فارسی شمرده می‌شود. این کتاب در سلامت انشاء و جزالت عبارات و روشنی مطالب و تنوع موضوع در میان کتب فارسی کم‌نظیر است» (صفا، ۱۳۷۲، ج ۲، باب ۳، ص ۹۰۵)

همچنانکه ملاحظه می‌شود حتی استاد صفا در تعریف کتاب سیاستنامه، ابتدای امر آن را در زمره کتب فارسی و ادبی تلقی می‌کند. از این دست، در زبان و ادبیات فارسی کم نیست. ضمن آنکه نمونه بارزتر آن کتاب بی‌همتای «نهج البلاغه» است که پیش از آنکه محتوای علمی، دانشگاهی و تعلیمی آن مورد توجه باشد، بلاغت و ادبی بودن آن - حتی در نامگذاری - مورد توجه بوده است. و نیز «کلیله و دمنه بهرامشاهی» که آن نیز «از روزگاران قدیم، میان مترسلان معروف شد و از جمله کتب درسی و ادبی گردید» (همان، ۹۴۹) بر همین اساس، این تحقیق در پی آن است که نشان دهد بسیاری از علوم و معارف روز دنیا، که به عنوان

دست آورد دنیای غرب مطرح و گاه با شیفتگی بسیار از سوی ایرانیان مورد تمجید قرار می‌گیرند، به شیوه‌ای پسندیده‌تر و نابتر در فرهنگ ایرانی، اسلامی و در بطن همین زبان و ادبیات فارسی مورد غفلت قرار گرفته، موجودند.

۱-۱ فرهنگ شهروندی در ادبیات فارسی

فرهنگ شهروندی در ادبیات فارسی، موضوعی است که با دو مولفه جدید و قدیم عجین شده است. اول آن که موضوع به یکی از مباحث جدید در دنیای امروز (فرهنگ شهروندی) اختصاص یافته است و طبیعی است که این موضوع اگرچه ریشه تاریخی دارد اما طرح آن با مفهوم جدید سابقه طولانی ندارد و بجرأت می‌توان گفت «فرهنگ شهروندی» از موضوعات روز دنیا بخصوص در حیطه جامعه‌شناسی و مدیریت شهری است.

بر خلاف این موضوع، ادبیات فارسی یکی از مفاهیم دارای سابقه تاریخی و با اصالت در دنیای دانش ایران و جهان است. با این همه، از بدنگهداشت این میراث معنوی و ملی توسط صاحبان آن، به نظر می‌رسد ادبیات فارسی به عنوان «دانش» جایگاهی در دنیای امروز ندارد. باعث تأسف است که باید بگوییم زبان و ادبیات فارسی در این روزگار در نگاه عامه و حتی بخشی از جامعه علمی و دانشگاهی تبدیل شده است به مشتی شعر و لختی حماسه و شوربختانه نقش مهم آن در حفظ هویت ایرانی و وجه مشترک بسیاری از قومیت‌های ایرانی (به معنای تاریخی آن) نادیده گرفته شده است.

۱-۲ ادبیات فارسی محمل انتقال دانش

علاوه بر این یک نکته مهم دیگر در ادبیات فارسی هیچ وقت مورد توجه قرار نگرفته است. در بررسی ادبیات فارسی و آثار تولیدی این عرصه بینظیر بشری می‌توان نمونه‌های فراوانی از آثاری را یافت که در دسته بندی آثار ادبی قرار نمی‌گیرند اما اثر ادب فارسی محسوب می‌شوند! در گذشته علوم مختلف به شیوه امروز در شاخه‌ها و رشته‌های جدا و مستقل از یکدیگر مطرح نبودند. به عنوان مثال مباحثی چون نجوم، هیئت، ریاضی، فلسفه و منطق در یک اثر با یکدیگر همپوشانی فراوان داشته‌اند. آثار بسیاری را می‌توان یافت که اثر ادبی محسوب می‌شدند لکن در باب علوم نظیر پزشکی، تاریخ، مدیریت، عرفان و.. بحث کرده‌اند. از جمله این آثار می‌توان به کتبی نظیر سفرنامه ناصر خسرو (اثری تاریخی) قابوسنامه (اثری اجتماعی) مناجات‌نامه (اثری اخلاقی) اشاره کرد. این امر به دلیل ظرفیت بالای زبان و ادبیات فارسی در روزگار پیشین است. بسیاری از علوم به وسیله شعر و نثر و در قالب ادبیات فارسی منتقل می‌شده و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گشته است، در این زمینه به جز علوم نظیر اخلاق و فلسفه و تاریخ که قرابت بیشتری با ادبیات داشته‌اند و آثار فراوانی در این زمینه در میان دانشمندان ایرانی به سبک و سیاق ادبی نگاشته شده است در زبان و ادبیات فارسی حتی کتب ادبی در آموزش علوم نظیر طب و اطعمه و اشربه هم دیده می‌شود که معروفترین اینان «بسحق اطعمه» است. از دیگر آثار در این باره می‌توان به «نصاب الصبیبان» ابونصر فراهی در لغت، دانشنامه میسری در داروشناسی و طب اشاره کرد.

بر این اساس می‌توان گفت بسیاری از علومی که امروزه به صورت آکادمیک و در زیرمجموعه سایر علوم انسانی بخصوص «علوم اجتماعی» و «علوم سیاسی» و «مدیریت» تدریس می‌شوند در فرهنگ و جامعه علمی ایران سابقه داشته و مورد توجه دانشمندان ایرانی بوده‌اند لکن به دلیل انتقال این علوم در لباس ادبیات فارسی و هم به سبب غلبه بالای ادبیات بر محتوای علمی آنان، این موضوع مغفول مانده و نقش ایران در انتقال علوم انسانی منحصر به برخی رشته‌ها نظیر فقه و فلسفه و ... شده است.

بدین ترتیب باید گفت زبان و ادبیات فارسی به عنوان گنجینه فرهنگ مردم ایرانی، محل دانشها و آگاهی‌های گوناگون است و برخلاف این تصور بعضاً رایج، که زبان و ادبیات فارسی چون ادبیات سایر اقوام صرفاً به شعر و متون ادبی می‌پردازد و تنها در این حوزه قادر به بررسی است، باعث گردیده تا جایگاه فاخر این مجموعه از سرمایه معنوی ایران زمین در گستره دانش‌های گوناگون که امروز هر یک در بعدی تخصصی گسترش یافته‌اند (نظیر مدیریت) نا شناخته بماند.

با این توضیحات مشخص می‌شود متون ادبیات فارسی، مشحون از مفاهیم و مطالبی است که امروزه هریک با تقسیم به شاخه‌هایی و با نگاهی تخصصی به عنوان یک رشته مستقل مطرح‌اند و با عناوین خاص خود، موضوعات مختلف علمی و آموزشی را شامل می‌شوند؛ و با این فرض که زبان و ادبیات فارسی محل انتقال آموزه‌های بی شماری در حوزه علوم انسانی است؛ شایسته است نگاهی دوباره به نقش زبان و ادبیات فارسی در علوم انسانی بخصوص علومی که امروزه دست‌آورد غرب محسوب می‌شوند انداخته شوند.

این مقاله نگاهی کوتاه به برخی نکات اجتماعی، اخلاقی در ادبیات فارسی با تاکید بر موضوع فرهنگ شهروندی، دارد.

ذکر این نکته ضروری است که این تحقیق از آنجا که جزو اولین گامها در این زمینه است، حتما اقدامی اولیه و لازم به تکمیل و توجه دقیقتر پسینیان خواهد بود. امید که گامی کوتاه برای ادای دین به «زبان و ادبیات فارسی» این مهمترین سرمایه ملی ایرانی، برداشته شده باشد.

بخش دوم: وظایف شهروندی

در این بخش، برخی اصول فرهنگ شهروندی را که در علوم اجتماعی مورد بحث قرار می‌گیرد بررسی و شواهد آنرا جستجو می‌نماییم.^۱

^۱ با توجه به گستردگی موضوع، در مقالات مستقلی سایر موضوعات از جمله «حقوق متقابل حکومت و مردم» و «حکمرانی خوب» با تکیه بر ادبیات فارسی مورد بحث قرار گرفته‌اند.

۱-۲ مدیریت شهری در ادبیات فارسی

تبدیل شهرنشین به شهروند، بویژه در کلانشهری همچون تهران یکی از راه‌های حل بحران‌های شهری بویژه در بخش‌های خدمات شهری است و این هدف که در اغلب موارد توسط مدیران شهر به فراموشی سپرده می‌شد، امروز در راس برنامه‌های مدیریت شهری قرار دارد. ایجاد نقش شهروندی به این دلیل اهمیت دارد که در جامعه احساس تعلق شهری را ایجاد کرده و به تبع آن مسئولیت‌پذیری افراد را نسبت به محیط شهری بالا می‌برد. به عبارت دیگر زمانی که فرد خود را به عنوان شهروند یک شهر تلقی می‌کند ناخودآگاه نسبت به جنبه‌های مختلف آن احساس مسئولیت کرده و در واقع خود را با دیگران در امور شهری شریک می‌داند. درست در این زمان است که می‌توان از فرد انتظار همکاری با مدیریت شهری برای ایجاد زمینه‌های زیست بهتر در شهری مطلوب را داشت. می‌توان انتظار داشت که شهروند از حقوق فردی خود در قبال حقوق جمعی شهری گذشت کند.

در مجموع باید گفت در حال حاضر ما در کشور مدیر شهرداری داریم نه مدیر شهری، چرا که اساساً مفهومی به نام شهروند در کشور ما وجود ندارد که نیازمند مدیر شهری باشد. از سوی دیگر تشکلت‌های تصمیم‌گیر در اداره امور شهر به این موضوع دامن زده است به گونه‌ای که امر اداره شهر به پاره‌های مختلف تقسیم و هر یک در اختیار نهاد یا دستگاهی قرار گرفته است. متأسفانه در کشور ما شهرداری‌ها (به عنوان نماد مدیریت شهری) نقش خدماتی صرف پیدا کرده‌اند؛ در حالی که شهرداری اساساً یک نهاد اجتماعی باید باشد.

توجه به متون ادب فارسی و کتب تاریخی که بیانگر شرایط و اقتضانات روزگار گذشته ما بوده اند، نشان می‌دهد مسئولین شهرها وظایفی فراتر از پاکیزگی شهر - حتی در مواردی درمان - را بر عهده می‌گرفتند. به عنوان مثال تعاریفی که "ابن‌اخوه" از وظایف محتسب ارائه می‌دهد بیشتر ناظر به وظایف "مدیر شهر" است و بخش عمده‌ای از آنها شبیه وظایف شهرداران نواحی و مناطق در شهرداریهای فعلی است با این تفاوت که گاه وظایف تعریف شده توسط او بیشتر و مترقی‌تر از آن چیزی است که امروزه می‌بینیم.

شایسته است که محتسب بر جامع‌ها و مساجد نظارت کند و خادمان آنها را موظف بدارد که هر روز مسجد را جارو کنند و از پلیدیها و پاکیزه‌بدارند و حصیرها را بتکانند و غبار آنها را بگیرند. قندیلها را بشویند و هرشب آنها را روشن کنند و پس از نماز درها را ببندند تا بچه‌ها و دیوانگان بدانجا نیایند و نیز کسی در آنجا طعام نخورد و نخوابد و به حرفه‌ای نپردازد و داد و ستد نکند. (ابن‌اخوه، ۱۳۸۶، ۱۷۷)

و نیز باید که محتسب بازاریان را به جاروکردن و تنظیف بازار از کثافات انباشته که مردم را زینبخش است فرمان دهد. (همان، ۶۲)

باید که محتسب قصابان را نگذارد تا بر در دکانهایشان کشتار کنند، زیرا راه به خون و سرگین آلوده می‌شود که ناشایست و ممنوع است و معبر تنگ و ترواش نجاسات به جامه مردم سبب اضرار می‌شود. پس حق آن است که در کشتارگاه ذبح کنند. (همان، ۸۹)

کسی را روا نیست که در کوچه‌های تنگ نشیند یا مصطبه دکان خود را از پایه‌های سقف بازار به گذرگاه بیرون کند، زیرا این کار تجاوز است و راه را بر رهگذران تنگ می‌کند. پس بر محتسب است که از این عمل بازدارد تا به مردم زبانی نرسد. و همچنین است بر آوردن فاصله‌ها و تعبیه روزن‌ها و نصب دکه در راه‌های تنگ که منع از آن واجب است. (همان، ۶۰)

همچنین است هرآنچه سبب آزار و زیان بر رهگذران باشد. و نیز بستن ستوران در راه‌ها در صورت تنگی راه و واماندن عابران، ناشایسته است و باید از آن منع کنند، مگر آنکه به منظور فرود آمدن و سوار شدن موقتی باشد زیرا شارع (گذر) مشترک المنافع است و کسی حق ندارد منفعت آن را به خود اختصاص دهد جز به قدر احتیاج. (همان، ۶۱)

و نیز جایز نیست انداختن زباله به راه‌ها و پراکندن پوست خربزه (یا هندوانه) و آب پاشیدن راه که در آن بیم لغزیدن و افتادن باشد و نیز نصب ناودانهایی که از دیوار بیرون آید و آب آن به کوچه‌های تنگ ریزد زیرا سبب نجاست جامه‌ها و تنگی راه می‌شود. و همچنین است باقی گذاشتن آب باران و گل در کوچه و ناروفتن آن، که همه این کارها بر عموم مردم ناشایسته است و بر محتسب است که مردم را به رعایت این امور مکلف سازد. (ابن اخوه، ۱۳۸۶، ۶۱)

۲-۲ همراهی شهروندان با یکدیگر (همسایه داری) در ادبیات فارسی

«ناچار حق دوستی را باید گذارد؛ خاصه که قدیمتر باشد.» (بیهقی، ۱۳۸۶، ۴۲۲)

همراهی شهروندان و دوستی آنان با یکدیگر را می‌توان از جلوه‌های فرهنگ شهروندی برشمرد که باعث کم شدن زحمت و مشکلات زندگی اجتماعی و بهتر شدن فضای زندگی در شهر است. دوستی مرحله پیشرفته تعامل است که در جای جای ادبیات بدان اشار شده است. سعدی در باب دوستی با مردم نیکو احوال و درویشان چنین می‌نگارد:

«تنی چند از روندگان متفق سیاحت بودند و شریک رنج و راحت. خواستم تا مرافقت کنم، موافقت نکردند. گفتم: این از کرم اخلاق بزرگان بدیع است روی از مصاحبت مسکینان تافتن و فایده وبرکت دریغ داشتن که من در نفس خویش این قدرت و سرعت می‌شناسم که در خدمت مردان یار شاطر باشم نه بار خاطر.

إِنْ لَمْ أَكُنْ رَاكِبَ الْمَوَاشِي أَسْعَى لَكُمْ حَامِلَ الْغَوَاشِي^۲

سپاس و منت خدای را - عزو جل - که از برکت درویشان محروم نماندم گرچه به صورت از صحبت وحید افتادم. و امثال مرا همه عمر نصیحت به کار آید» (سعدی؛ گلستان، ۱۳۷۴، ۸۷)

عنصر المعالی در قابوسنامه خطاب به فرزند خود می‌گوید:

«بدان ای پسر که مردمان تا زنده باشند ناگزیر باشد از دوستان که مرد اگر بی برادر باشد به که بی دوست. از آنچه حکیمی را پرسیدند که: دوست بهتر است یا برادر؟ گفت: برادر هم دوست به.» (عنصر المعالی، تصحیح یوسفی، ۱۳۷۳، ۱۳۹)

^۲ اگر نتوانم سوار بر ستوران باشم، به عنوان غاشیه کش برای شما کوشش و خدمت خواهم کرد. غاشیه: روپوش زین اسب، شاید در اینجا ساز و برگ سفر باشد.

نظیر آنچه در کلیله و دمنه در باب دوستی آمده است و دوستی از نگاه صاحبان این کتاب آنقدر ارزشمند است که بر فضیلتش، بابتی به نام باب دوستی کبوتر و زاغ نقل کرده‌اند. در این باب حکایاتی از تعاون و همدلی دوستانی نقل می‌شود که با دوستی یکدیگر، مشکلات بسیاری را از سر راه بر می‌دارند:

«آورده‌اند که در ناحیت کشمیر مُتَصَيِّدِی خوش و مرغزاری نَرِه بود که از عکس ریاحین او پَر زاغ چون دُم طاووس نمودی، و در پیش جمال او دُم طاووس به پَر زاغ مانستی. ... و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آن جا متواتر. روزی صیادی بدحال و خَشین جامه، جالی (دام) بر گردن و عصایی بر دست باز آمد و جال باز کشید و جبهه بینداخت و در کمین بنشست. ساعتی بود، قومی کبوتران بر رسیدند، و سر ایشان کبوتری بود که او را مُطَوَّقَه گفتندی و در طاعت و مطاوعت او (فرمانبرداری) روزگار گذاشتندی. چندان که دانه بدیدند غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند. و صیاد شادمان گشت و گُرازان به تگ ایستاد (خرامان و با ناز به سرعت دوید. کنایه از خوشحالی صیاد از صید کبوتر) تا ایشان را در ضبط آرد. و کبوتران اضطرابی می‌کردند و هر یک خود را می‌کوشید.

مطوقه گفت: جای مجادله نیست. چنان باید که همگان استخلاص یاران (رهایی دوستان) را مهم‌تر از تخلص خود شناسند. و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای بر گیریم، که رهایش ما در آن است. کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنند و سر خویش گرفت. و صیاد در پی ایشان ایستاد. بر آن امید که در آخر در مانند و بیفتند. مطوقه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است یاران را گفت: این ستیزه روی در کار ما به جد است. و تا از چشم او ناپیدا نشویم، دل از ما بر نگیرد. طریق آن است که سوی آبادانی‌ها و درختستان‌ها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد و نومید و خایب بازگردد، که در این نزدیکی موشی است از دوستان من، او را بگویم تا این بندها ببرد. کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیاد بازگشت. « (نصراالله منشی، ۱۳۷۳، ۱۵۸ و ۱۵۹)

این گونه است که به همکاری و تعاون دوستان برای دفع خطرات و بر ارزش والای دوستی‌ها تاکید شده. در این داستان هیچ فرقی بین دوستان نیست، کبوتران با هم دوست‌اند و در دفع خطر صیاد مشارکت و در واقع برای آزادی یکدیگر تلاش می‌کنند نه تنها برای آزادی خود. موش نیز به سبب دوستی با مطوقه، اسباب رهایی کبوتران را از بند دام فراهم می‌کند.

البته دوستی کبوتر و موش خیلی دوستی متعارف و معمولی نیست و یکی از پیام‌های مستتر در این حکایت نیز همین است که دوستی و تعامل را مختص به همکیشان خود نکرده و از هر طیف و قشری دوست می‌یابند. لازمه این دوست‌یابی نیز تعامل موثر و سازنده مردم با یکدیگر است. یعنی دوستی و تعامل همه ابنای بشر از هر قشر، با هر فرهنگ و آدابی، با هر سلیقه و رفتاری، می‌تواند منشأ خیر و برکت و رهایی از دام‌های مشکلات و آسیب‌های اجتماعی باشد.

۲-۳ آداب همسایه داری در ادبیات فارسی

همسایه داری شاید از مهمترین جلوه‌های فرهنگ شهروندی باشد. شهر سبب فروپاشی گسترده مناسبات و پیوندهای نخستین و اولیه (خویشاوندی، قومیت و...) شده و آنها را به پیوندهای ثانویه (همسایگی‌ها، شغل، امر سیاسی، مشارکتهای اجتماعی و فعالیتهای داوطلبانه) بدل می‌کند. همسایگی یکی از ابتدایی‌ترین این پیوندهاست. پیوندی که خانه‌ها، شهرها، انسان‌ها و شهروندان

را به هم می‌پیوندد تا آنجا که در بسیاری از جنبه‌های زندگی با هم شریک می‌شوند. همسایگی یعنی تعامل شهروندانی که در کنار هم زندگی می‌کنند. یعنی فهمیدن مردمی که شرایطی مشابه ما دارند؛ یعنی درک متقابل مردمی که در جوار ما زندگی می‌کنند.

آداب همسایه داری از دیر باز در فرهنگ ایرانیان جای داشته است. در ایران باستان ساکنان شهرها و خانه‌ها، دوستان، آشنایان و خویشاوندانی بودند که در قالب یک شهر یا ایل شهر در همسایگی و همجواری هم زندگی می‌کردند که گاه این همسایگی در خانه‌ای مشترک رخ می‌داد. بسیاری از آداب و رسوم کهن ایرانی بر پایه حضور همسایه‌ها در کنار هم شکل گرفته است.

دین مبین اسلام که دین رحمت و مهربانی است به حسن همجواری و زندگی مسالمت آمیز همسایه‌ها در کنار هم و رعایت حقوق و آداب همسایه داری تاکید بسیار کرده است. چنانکه رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) در این باب می‌فرماید :

« **فِي حُقُوقِ الْجَارِ** : **إِنْ اسْتَعَاثَكَ أَغْتَتَهُ وَإِنْ اسْتَقْرَضَكَ أَقْرَضْتَهُ وَإِنْ افْتَقَرَ عُدْتَ عَلَيْهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ عَزَيْتَهُ وَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ هَنَنْتَهُ وَإِنْ مَرَضَ عُدْتَهُ وَإِنْ مَاتَ اتَّبَعْتَ جِنَازَتَهُ وَلَا تَسْتَطِلْ عَلَيْهِ بِالْبِنَاءِ فَتَحْجُبَ عَنْهُ الرِّيحَ إِلَّا بِإِذْنِهِ...** »

درباره حقوق همسایه : اگر از تو کمک خواست کمکش کنی، اگر از تو قرض خواست به او قرض دهی، اگر نیازمند شد نیازش را برطرف سازی، اگر مصیبتی دید او را دلداری دهی، اگر خیری به او رسید به وی تبریک گویی، اگر بیمار شد به عیادتش روی، وقتی مُرد در تشییع جنازه اش شرکت کنی، خانه‌ات را بلندتر از خانه او نسازی تا جلوی جریان هوا را بر او بگیری مگر آن که خودش اجازه دهد.» (مسکن الفواد، ص ۱۰۵ به نقل از مجله پاسدار اسلام ، مرداد ۱۳۷۶ شماره ۱۸۸)

در حدیث فوق مشاهده می‌شود که رسول گرامی اسلام (ص) صدها سال پیش از آنکه قوانین شهرسازی وضع شود در رعایت حقوق همسایه به یکی از این قوانین امروزی شهرسازی (خودداری از بلندمرتبه سازی به گونه ای که حقوق دیگری را ضایع سازد) اشاره و تاکید نموده‌اند. از این‌روست که اسلام همسایه‌داری را با آبادانی شهر برابر می‌داند زیرا آبادی کوچه‌ها به آبادی محله و آبادی محله به آبادانی شهر منجر می‌شود.

در سده‌های اخیر جوامع غربی نیز به این مهم توجه نشان داده و با تقویت پیوندهای محله‌ای و تلطیف و تقویت روابط همسایگی به تشکیل گروه‌های محله‌ای اقدام نمودند که در پی آن با افزایش مشارکت مردم مواجه شدند. به همین ترتیب بخشی از وظیفه مدیریت شهری را در قالب وظایف شهروندی به گروه‌های همسایگی واگذار کردند به گونه‌ای که می‌توان گفت امنیت، آبادانی و عمران محله‌ها و شهرها، بهداشت محیط، کاهش آسیب‌های اجتماعی، گسترش پیوندهای اجتماعی و علقه‌های محلی و... حاصل از تقویت همسایگی است.

ادبیات فارسی همواره کوشیده سنت پسندیده رعایت حال همسایه را بخوبی نشر دهد. گاهی به زبان حکمت و گاهی به طنز و مطایبه. در جای جای ادبیات فارسی از دورترین ایام تاکنون، به زبانها و سبک‌های مختلف، پیدا و پنهان در سطور و کلمات، بر همسایه داری و رعایت حقوق همسایه تاکید شده است. به تاسی از ادبیات تعلیمی، ادبیات نمایشی هم به این مقوله تاکید کرده است. خصوصاً در شاخه فیلمنامه نویسی و نمایشنامه نویسی و تولید آثار هنری تصویری بلند و کوتاه. امروزه برای بازگشت به

سنت‌های نیک نیاکان و حل بسیاری از مشکلات شهری به دست گروه‌های همسایگی و محله‌ای، ساخت فیلم‌ها و سریال‌هایی خانوادگی با مضمون توجه به زندگی همسایگان، خصوصاً زندگی آپارتمان‌نشینی رواج پیدا کرده است. از آنجا که مفهوم همسایگی با فرهنگ ایرانی عجین است، بسیاری از ضرب‌المثل‌های کهن نیز به این مفهوم بر می‌گردد. حتی پرهیز از برخی خصایص خوب و بد در قالب ضرب‌المثل‌های همسایگی آمده است. نظیر «مرغ همسایه غاز است» که در ذمّ حسادت و چشم و همچشمی‌گفته شده است یا «همسایه خوب از فامیل نزدیک تر است» این پدیده و ضرب‌المثل‌های حاصل از آن به عصر حاضر نیز رسیده است. توجه به «همسایه» در ادبیات فارسی به گونه‌ای است که گفته‌اند:

«چون کالا خواهی خرید، نخست مایه نگر. و چون زن خواهی گرفت، نخست دایه نگر. و چون خانه خواهی خرید، نخست همسایه نگر» (پرتوی آملی، ۱۳۶۵، ۹۱)

سعدی در باب چهارم گلستان (در فوائد خاموشی) حکایت شیرینی در این زمینه دارد:

«در عقد بیع سرایی متردد بودم. جهودی گفت: آخر من از کدخدایان این محلتم؛ وصف این خانه چنانکه هست، از من بپرس. بخر که هیچ عیبی ندارد. گفتم: به جز آن که تو همسایه منی.

خانه‌ای را که چون تو همسایه است ده درم سیم بد عیار ارزد
لکن امیدوار باید بود که پس از مرگ تو هزار ارزد» (سعدی، تصحیح یوسفی، ۱۳۷۴، ۱۳۰)

در ادبیات کهن فراوان به این موضوع اشاره شده است. حکایت‌هایی که پیام‌ها و حکمت‌هایی این چنین را در خود دارند، فراوان‌اند. قصه چوپان دورغگو یکی از همین داستان‌هاست که حکمت مستتر در آن کمک کردن اهالی یک روستا (همسایگان) در دفع خطر به یکدیگر است. نمونه‌ای دیگر حکایتی لطیف است از عیادت همسایه که در پی می‌آید:

«کری (ناشناوا) به عیادت همسایه بیمارش رفت. در راه با خود گفت: وقتی بر بالین بیمار نشستم، می‌گویم حالت چطور است؟ و او می‌گوید: خوبم. سپس از او می‌پرسم، چه غذایی می‌خوری؟ و او حتماً می‌گوید: دارویی مفید. پس از او می‌پرسم که طبیب کیست؟ او می‌گوید: فلان شخص. وقتی بر بالین بیمار رسید، اتفاقاً بیمار بسیار ناخوش و خشمگین بود. کُر سرش را به گوش بیمار نزدیک کرد و پرسید: حالت چطور است؟ مریض گفت: دارم می‌میرم! کُر گفت: الحمدلله! چه غذایی می‌خوری؟ مریض با خشم گفت: زهر! کُر گفت: داروی مفیدی است، نوش جان! طبیب کیست؟ گفت: عزرائیل! کُر جواب داد: قدمش مبارک!!» (فخرالدین صفی، به‌اهتمام گلچین معانی، ۱۳۶۷، ۳۸۰)

در کلیله و دمنه روابط شهری و اجتماعی بر پایه دوستی استوار است. همسایگان دوستانی‌اند که در موقعیت‌های مختلف، حکایت‌های مختلفی را به وجود می‌آورند. در یکی از این حکایات دوستی و مفارقت همسایه‌ها، در قالب دوستی «دو بط و یکی باخه» آمده است. در این حکایت - فارغ از نتیجه حکایت و حکمت مستتر در آن - بر دوستی میان مرغابی‌ها و لاک پشت، حاصل آمده از همسایگی، اشاره شده است. تا جایی که هیچ کدام دوری یکدیگر را تاب نمی‌آورند.

«آورده‌اند که در آبیگری دو بط و یکی باخه ساکن بودند و میان ایشان به حکم مجاورت، دوستی، مصادقت و مرافقتی افتاده. ناگاه دست روزگارِ غدار، رخسارِ حالِ ایشان بخراشید و سپهرِ آیینه فام صورتِ مفارقت بدیشان نمود، و در آن آب که مایهٔ حیاتِ ایشان بود، نقصان فاحش پیدا آمد. بطان چون آن بدیدند به نزدیک باخه رفتند و گفتند: به وداع آمده‌ایم، پدُرود باش ای دوستِ گرمی و همسایهٔ عزیز و رفیقِ موافق. باخه از دردِ فُرقت و سوزِ هجرت بنالید و از اشکُ بسی دُر و گهر بارید.

و گفت: ای دوستان و یاران، مضرّتِ نقصان آب در حقّ من زیادت است که معیشتِ من بی ازان ممکن نگردد. و اکنون حکمِ مروّت و قضیّتِ کرمِ عهد آن است که بردنِ مرا وجهی اندیشید و حیلتی سازید. گفتند: رنجِ هجران تو ما را بیش است، و هر کجا رویم اگر چه در خصب و نعمت باشیم بی دیدارِ تو، از آن تمعّ و لذّت نیابیم، اما تو اشارتِ مشفقان و قولِ ناصحان را سبک داری، و بر آن چه به مصلحتِ حال و مألّ تو پیوندد ثبات نکنی. و اگر خواهی که تورا ببریم، شرط آن است که چون تورا برداشتیم و در هوا رفت چندان که مردمان را چشم بر ما افتد هر چیز گویند، راهِ جدل بر بندی و البته لب نگشایی.

گفت: فرمان بُردارم، و آن چه بر شما از روی مروّت واجب بُود به جای آورید، و من هم می‌پذیرم که دمِ طرکم و دل در سنگ شکم ...» (نصرالله منشی، به تصحیح مینوی، ۱۳۷۳، ۱۱۰ و ۱۱۱)

افسوس که همراهی اینان دیری نیابید و به سبب پند نپذیرفتن و دهان گشودن، لاک پشت از چوب رها شد و طعم مرگ را چشید.

آداب همسایه‌داری از جمله زمینه‌های اصلی فرهنگ شهروندی است و گاهی همسایگان آنچنان با یکدیگر قرین می‌شوند که خویش یکدیگر می‌مانند. کلیله و دمنه در داستان «بوزینه و باخه» دوستی با دیگران را مایهٔ عزت و احترام فرد در میان خویشان او می‌داند:

«اکنون چشم دارم که اکرامی واجب داری و خانه و فرزندان مرا به دیدار خویش آراسته و شادمانه کنی تا منزلت من در دوستی تو همگنان را مقرر شود، و اقربا و پیوستگان مرا مباحاتی و مفاخرتی حاصل آید، و طعامی که ساخته آید پیش تو آرند مگر بعضی از حقوق مکارم تو گزارده شود.» (نصرالله منشی، تصحیح مینوی، ۱۳۷۳، ۲۴۵)

همچنین در «داستانهای بیدپای» که ترجمه‌ای دیگر از کلیله و دمنه است در داستان «حمدونه و سنگ‌پشت» دوستی باعث نزول برکات شمرده می‌شود آنجا که سنگ‌پشت، حمدونه را به سرای خود می‌خواند و از این اصل شهروندی-همسایه‌داری- دم می‌زند:

«بهترین چیزها میان دوستان، آن است که یکی از دوستان قدم در خانه دیگری نهد تا برکات قدم، به خانه وی رسد و با قوم و فرزندان او آشنا گردد و حق نان و نمک موکد شود» (محمدبخاری، به تصحیح ناتل خانلری و روشن، ۱۳۶۱، ۲۰۶)

از همین روی در «شهر» که شهروندان باید آداب دوستی و شهروندی را به کارگیرند رعایت حقوق دیگران لازم و ضروری است، به مانند حق خدا:

«بدترین و بینواترین برادران آن بود که در رنج برادران، راحت خود جوید و به راه شفقت و مردمی‌نپوید و هر چه به خود روا ندارد به برادران‌اندازد و یا خواهد که به باطل رضای دوستان حاصل گرداند و رستگاری از آن جهان، زیادت داند» (همان، ۲۴۱)

از جلوه‌های دیگر این فرهنگ، نعدوستی است که می‌توان به سخن حکیمانه استاد سخن سعدی شیرازی اشاره کرد که زینت بخش سر در سازمان ملل متحد نیز گردیده است:

« بنی آدم اعضای یک پیکرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی» (سعدی، ۱۳۷۴، ۶۶)

و بسیاری از این دست که پیدا و پنهان، نگهداشت و رعایت حق همسایه را سفارش کرده‌اند. در سیاستنامه نیز به لزوم با خبر بودن از حال همسایه سفارش شده است. بگذریم که گاهی منظور خواجه در این باخبری، بیشتر تجسس در احوال همسایه بوده است به سبب حفظ و صلاح مملکت!

۲-۴ مشارکت شهروندی

برای مشارکت تعاریف گوناگونی نوشته‌اند. عامترین تعریف مشارکت، مشارکت سیاسی شهروندان در انتخابات است که در کشورهای با حکومت‌هایی متکی به رای مردم اهمیت پیدا می‌کند. اما منظور از مشارکت در این بخش به این تعریف باز نمی‌گردد؛ بلکه منظور ما مشارکت شهروندان در اداره و عمران و آبادانی شهر است که از آن به عنوان مشارکت شهروندی یاد می‌شود.

البته مفهوم مشارکت با تعاریف کنونی، در ادبیات فارسی سابقه‌ای ندارد. از مشارکت و همکاری شهروندان در ادبیات فارسی به عنوان همکاری و تعاون یاد شده است. لذا در این نوشته (با مسامحه) «همکاری» و «تعاون» مفاهیمی است که به عنوان جایگزینی برای مشارکت در ادبیات فارسی برگزیده شده است.

بر این اساس نمونه‌های فراوانی از تعاون و همکاری مردم در ادبیات نقل شده است. یکی از این نمونه‌ها، حکایتی طوقی از کلیله و دمنه است که پیشتر از آن سخن رفت و آن هم مشارکت کبوتران در برداشتن دام و پرواز به سوی درختستان‌هاست.

«کبوتران اضطرابی می‌کردند و هر یک خود را می‌کوشید. مطوقه گفت: جای مجادله نیست، چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهم‌تر از تخلص خود شناسند. و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم فکه ره‌ایش ما در آن است. کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنندند و سرخویش گرفت. و صیاد در پی ایشان ایستاد، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند. زاغ با خود اندیشید که: بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم که فرجام کار ایشان چه باشد، که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود، و از تجارب برای دفع حوادث سلاحها توان ساخت. و مطوقه چون بدید که صیاد در قفای ایشان است یاران را گفت: این ستیزه روی در کار ما بجد است، و تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد. طریق آن است که سوی آبادانیها و درختستان‌ها روییم تا نظر

او از ما منقطع گردد، و نومید و خایب بازگردد، که در این نزدیکی موشی است از دوستان من، او را بگویم تا این بندها ببرد. کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیاد بازگشت.» (نصراالله منشی، ۱۳۷۳، ۱۵۹)

آنچه به عنوان اولین نکته بیشتر از همه در این حکایت مورد توجه است مشارکت کبوتران برای کنترل یک مشکل گروهی تحت رهبری واحد و تبعیت از فرد دانایی از میان خویش است. وقتی هدایتی درست صورت می‌گیرد و اعتماد عموم به دانایی یا مدیریت یکی از افراد جلب شده است، هیچ درنگی در بال گشودن و دام برداشتن جایز نیست. همه پرواز می‌کنند و رهبر یا مدیر گروه، برای ادای دین به جمع کبوتران یا همگروهی‌هایش، از موش می‌خواهد که نخست بند از پای ایشان گشاید.

نکته دیگر در این داستان، توجه به عنصر «هدفمند» بودن مشارکت است. ابتدا که کبوتران هر یک به سویی می‌گریزد، خطر رسیدن صیاد و به دام گرفتن آنها بیشتر است. اما همین که تمام توان جمع معطوف به یک هدف می‌شود، مشکل بزرگی به نام «تور صیادی» را از جا بر می‌کنند.

بخش سوم: حقوق شهروندی

در عصر حاضر، «شهروندی» به عنوان یک پدیده اجتماعی، یکی از ضروریات زندگی محسوب می‌شود. شهروندان عموماً با سلاقی و انگیزه‌های مختلف در جامعه شهری به فعالیت می‌پردازند. عده‌ای برای کسب و کار، گروهی برای پر کردن اوقات فراغت و گروهی دیگر برای آموختن مهارت‌های فردی و جمعی و... از این رو، زندگی اجتماعی مستلزم وجود روابط حقوقی بین افراد و گروه‌های مختلف جامعه می‌باشد و این روابط اجتماعی می‌بایست تحت نظم و قاعده‌ای درآید.

۱-۳ تعریف حقوق شهروندی

پس از انتقال قدرت از قبایل به نهادی متمرکز به نام دولت، یکی از وظایف اصلی حکومتها تامین آزادی‌های فردی است که با وضع قوانین و مقررات مناسب مانع تعرض دیگران به حقوق و آزادی‌های شخصی می‌شود. در وضع این قوانین و مقررات از اولین چیزهایی که به ذهن هر فردی خطور می‌کند واژه شهروندی، حقوق و وظایف شهروندی و دایره کاربرد این مفاهیم در جامعه است. در فرهنگ علوم سیاسی (آقا بخش، ۱۳۸۳) شهروندی چنین تعریف شده است:

«کسی که از حقوق یا امتیازات مندرج در قانون اساسی یک کشور برخوردار است.»

در مجموع می‌توان گفت "حقوق شهروندی" به هر دو حوزه حقوق فردی و حقوق اجتماعی شهروندان نظر دارد. به عبارت دیگر به دلیل همپوشانی منافع و فعالیت‌های شهروندان با یکدیگر نمی‌توان حوزه حقوق فردی و جمعی را در حیطه جامعه به طور کامل از هم جدا نمود و طبیعی است که هم حقوق فردی و هم حقوق جمعی مورد بحث قرار گیرد.

۱-۱-۳ حقوق شهروندی از نگاه اسلام

در اسلام حقوق شهروندی مورد توجه قرار گرفته است. پیامبر اسلام (ص)، در آن روزگار برخی از رسوم فاسد را نهی و ملغی و برخی را اصلاح نمود، یا به صورت تدریجی تغییر داد. در نصّ صریح قرآن کریم نیز آیات فراوانی در باب کرامت انسان، آزادی بالفطره او، ارج نهادن به مقام و منزلت انسان و رعایت حقوقی که به واسطه این کرامت و مقام و منزلت به دست می‌آید، آمده است. از نظر اسلام انسان موجود شریف و با کرامتی است که هیچ وقت نباید شرافت و عزت او لطمه بخورد. چون انسان جانشین و خلیفه خدا در زمین است:

« خداوند به هنگام آفرینش آدم خطاب به فرشتگان فرمود: من اراده کرده‌ام که در روی زمین برای خودم خلیفه و جانشین

قرار دهم.» (سوره بقره، ۳۰)

۳-۱-۲ حقوق شهروندی در کلیله و دمنه

نصر الله منشی، سالها منشی دیوان بهرامشاه غزنوی بوده است و بر وضع قوانین جامعه واقف. او کوشیده در تحریر و برگردان کلیله و دمنه بهترین نمونه زندگی یک فرد، اعم از شهروند و حاکم را به تصویر کشد. نکته قابل توجه در کلیله و دمنه آن است که این کتاب بر خلاف سیاستنامه، دستورالعمل حکومتداری و شهروندی نیست اما مطالب و مفاهیم کاربردی از مفاهیم مستتر در حکایات برداشت می‌شود. در هر حکایتی که ملکی مورد خطاب است بر رعایت حق مملوک سفارش شده است. نظیر آنچه در باب شیر و گاو از زبان دمنه خطاب به شیر جاری می‌شود:

«و حکما گفته‌اند که پادشاه باید که خدمتگاران را از عاطفت و کرامت خویش محروم ندارد و حق ایشان را به جای آورد و اقتدا

به آداب ایزدی کند. و از حقوق پادشاهان بر خدمتگاران گزارد حق نعمت و تقریر ابواب مناصحت است.» (نصرالله منشی، ۱۳۷۳، ۹۳)

همچنین به رعایت عدالت در جمع‌آوری مالیات از مردم در داستانی از منصور عباسی اشاره می‌کند و آن را از حقوق مردم می‌شمارد؛ آنجا که خلیفه عباسی (منصور) کارگزاری را می‌جوید که «خراجها و حقوق بیت المال بروجه استقصا طلب کند و بر رعیت حملی روا ندارد.» (همان، ۲۱)

همچنین در شرایط حکومتداری خوب به یکی دیگر از حقوق شهروندی که ارتباط نزدیک با اداره مناسب مملکت نیز دارد اشاره می‌کند و فراهم آوردن زمینه اعطای مناصب حکومتی به شهروندان بر اساس شایستگی ایشان را نه فقط شرط سلامت و بهروزی حکومت که از حقوق شهروندان می‌داند:

«و از حقوق رعیت بر ملک آن است که هر یک را بر مقدار مروت و یکدلی و نصیحت به درجه‌ای رساند، و به هوا در مراتب

تقدیم و تاخیر نفرماید، و کسانی را که در کارها غافل و از هنرها عاطل باشند بر کافیان هنرمند و داهیان خردمند ترجیح و تفضیل روا

ندارد.» (همان، ۶۸)

با این همه گاهی «حقوق شهروندی» در کلیله و دمنه در جهت منافع حاکمیت تعریف می‌شود که عمده این تعریف نیز از جانب اطرافیان حاکم القاء می‌گردد. در داستان «اشتر و گرگ و زاغ و شگال» شتری از جور صاحب خود، به بیشه‌ای که شیری آن

را مأمن خود قرارداده، پناه می‌برد. روزی شیر در پی صید با فیلی درگیر می‌شود و شکاری نمی‌یابد؛ از گرسنگی، اطرافیان- که جیره خوار شیرند و خود هنری ندارند- به او پیشنهاد می‌دهند، شتر را که در میان ایشان اجنبی است، قربانی کنند. لفظ «اجنبی» نشان می‌دهد اطرافیان حاکم برای شتر «شأن و حقوق شهروندی» قائل نیستند و همین امر را دلیل هلاک او می‌دانند.

«... شیر پرسید: هیچ به دست شد؟ زاغ گفت: کس را چشم از گرسنگی کار نمی‌کند، لکن وجه دیگر هست، اگر امضای ملک بدان پیوندد همه در خصب و نعمت افتیم. شیر گفت: بگو. زاغ گفت: این اشتر در میان ما اجنبی است و در مقام او ملک را فایده‌ای صورت نمی‌توان کرد. شیر در خشم شد و گفت: این اشارت از وفا و حریت دور است و با کرم و مروّت نزدیکی و مناسبت ندارد. اشتر را امان داده‌ام، به چه تأویل جفا جایز شمرم؟ زاغ گفت: بدین مقدمه وقوف دارم، لکن حکما گویند که «یک نفس را فدای اهل بیتی باید کرد و اهل بیتی را فدای قبیله‌ای و قبیله‌ای را فدای اهل شهری و اهل شهری را فدای ذات ملک اگر در خطری باشد» و عهد را هم مخرجی توان یافت چنان که جانب ملک از وصمتِ غدر منزّه ماند، و حالی ذات او از مشقتِ فاقه و مخافتِ یوار مسلم ماند. شیر سر در پیش افگند ...» (نصرالله منشی، ۱۳۷۳، ۱۰۷)

همچنانکه دیده می‌شود، اطرافیان حاکم، او را بر نقض حقوق شهروندی یکی از رعایا ترغیب و سرانجام نیز برای آنکه حاکم عذاب وجدان نیابد او را به مکر و حيله تشویق می‌نمایند.^۳

۳-۱-۳ حقوق شهروندی در سیاستنامه

همانند نصرالله منشی، خواجه نظام الملک نیز شاهد و ناظر رفتار حکومت با رعیت بوده است. با این تفاوت که خواجه به عنوان وزیری با درایت و با کفایت بر مسند امور نشسته و تاثیر فراوانی در تدوین و رعایت حقوق شهروندی داشته است. خواجه در جای جای سیاستنامه، حاکم، شاه یا والی را مخاطب قرار داده و او را به رعایت حق و عدالت و برخورد مناسب و در خور شأن با رعیت سفارش کرده است. از آنجا که شهر تنها محل سکونت مردم نبوده، حقوق و وظایف رعیت تنها برای شهر نشینان تعریف نشده و تمامی مردم از هر قشری مد نظر بوده‌اند. خواجه دینداری سلطان و اشراف به احکام و ظرایف دین و شریعت را ضامن رعایت حق و حقوق رعیت و در نتیجه بقای سلطنت می‌داند. زیرا هر چه حاکم دیندارتر، رأفت و شفقتش بر مردم بیشتر:

«... رعیت ما رمه مایند و دانستن احوال مملکت و رعیت و رعایت حال رعیت بر ما واجب ...» (خواجه نظام الملک، ۱۳۸۷، ۳۰)

آنچه در بررسی سیاستنامه و کتابهای مشابه به دست می‌آید، نشان می‌دهد که حقوق شهروندی در دوران مربوط به تالیف کتابها، بیشتر معطوف به وظایف حکومت در تامین آسایش و آزادی شهروند بوده است. آنچه در این متون جای خالی آن دیده می‌شود، حقوق شهروندی از حیث انتخاب و مشارکت در حکومت و اداره شهر است.

^۳ این دیدگاه (کشتن فرد پناه آورده به حکومت) را مقایسه کنید با فرمان امیر المومنین علی(ع) که می‌فرماید: «جهانگردی که وارد کشور اسلامی می‌شود وظیفه حفظ جان و مال او بر عهده حکومت است و تا زمان حضور او در کشور اسلامی، این وظیفه برقرار است.»

از جمله حقوقی که خواجه نظام الملک از شهروندان بر گردن ملوک فرض می‌داند رسیدگی به شکایات ایشان و فراهم آوردن زمینه برای عرض شاکیت به شخص پادشاه است. این عمل از نظر خواجه به جز آن که ایفای حقوق رعیت است باعث ترس دیگران از ظلم به مردم می‌شود.

« چاره نیست پادشاه را از آن که هر هفته ای دو روز به مظالم بنشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت به گوش خویش بشنود بی‌واسطه‌ای و چند قصه که مهمتر بود باید که عرضه کنند و در هر یکی مثالی دهد که چون این خبر در مملکت پراگنده شود که خداوند جهان، متظلمان و دادخواهان را در هفته‌ای دو روز پیش خود می‌خواند و سخن ایشان می‌شنود همه ظالمان بشکوهند و دستها کوتاه دارند و کس نیارد بیدادی کردن از بیم عقوبت. » (همان، ۱۸)

همچنین در نصایح خود به ملوک، رعایت حقوق رعیت را برابر با به جای آوردن حق خداوند می‌داند:

« هیچ گناهی نیست نزدیک ایزد تعالی بزرگتر از گناه پادشاهان، و حق گزاردن پادشاهان نعمت ایزد تعالی را، نگاه داشتن رعیت است و داد ایشان دادن و دست ستمکاران از ایشان کوتاه کردن. » (خواجه نظام الملک، ۱۳۸۷، ۵۷)

همچنین در وظایف حاکم به ایجاد امنیت برای شهروندان و مجازات خائنین به مال و جان و ناموس مردم اشاره می‌کند که این امر (امنیت در تمام زمینه‌ها) از جمله حقوق شهروند (رعیت) از نظر خواجه نظام الملک است. همچنین توجه به اعمال عمال خویش در پیشگیری از دست‌اندازی به اموال مردم را گوشزد می‌نماید:

« و از احوال عامل پیوسته می‌باید پرسید. اگر از رعیت چیزی سنده باشد بناوواجب از وی بازستانند و به رعیت بازدهند » (همان، ۳۱)

علاوه بر این دو کتاب حکمت آموز، حقوق شهروندی در سایر آثار ادبی فارسی نیز گنجانده شده است و اکثر نویسندگان چه در نظم و چه در نثر فارسی، خواه در مسند اموری بوده‌اند و خواه رعیتی فقیر، حکما و سلاطین را بر حق‌گزاری رعیت، رعایت حق و حقوق حقه‌اش، رعایت حال و جلب رضایتش نصیحت و وصیت کرده‌اند. بسیاری نیز که خود جزء رعیت و ساکنین شهر بوده‌اند گاه در مقام اعتراض و گاه حکمت آموزی به سلاطین، داد سخن رانده‌اند که باید حق رعیت ادا شود. این است که بسیاری از آثار ادبیات فارسی خواه در زمره سیاستنامه‌ها و قوانین قرار گیرد و خواه حکمت آموزی صرف باشد، حاکمان را به مشورت با بزرگان و زعیمان شهرها و قوم‌ها، رعایت حق و حقوق مردم خصوصاً عدل و عدالت، رعایت حال رعیت در خراج گزاردن و غیره سفارش کرده‌اند و از این جهت ادبیات فارسی از جمله منابع غنی برای بررسی «حکمرانی خوب» محسوب می‌شود.

بخش چهارم: نتیجه‌گیری و پیشنهاد

۴-۱ نتیجه‌گیری

۴-۱-۱ با توجه به بررسی حاضر می‌توان کنایات تعلیمی در زمینه شهروندی و حکمرانی خوب را به دو دسته تقسیم کرد: دسته‌ای که حکمرانی و رهبری را بیشتر مورد توجه قرار داده‌اند که از آن جمله می‌توان به سیاستنامه، نهج‌البلاغه، قابوسنامه، اخلاق

ناصری و شاهنامه اشاره کرد. و دسته‌ای که فرهنگ شهروندی و تعاملات اجتماعی را بیشتر شایسته بررسی و تأکید دیده‌اند که کتابهای کلیده‌ودمنه، بوستان، گلستان، اشعار حافظ، جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات از آن جمله‌اند.

۴-۱-۲ ادبیات فارسی محمل انتقال علوم مختلف علی‌الخصوص علوم نقلی و نظری بوده و نیز باعث بالندگی علوم مدیریت و اجتماعی شده است هرچند که در این میان به دلیل ظرفیت بالای ادبیات فارسی آنچه بیشتر به چشم آمده است ادبیات بوده است نه علوم مذکور. از همین روی حتی در نقل قولهایی از ایرانیان قدیم درباره علمی نظیر مدیریت و اجتماعی آثار عالمان ایرانی به عنوان آثار ادبی ارائه شده است نه نمونه‌های علمی در این زمینه.

۴-۱-۳ برخلاف امروز که بسیاری از مردم زبان و قلم سالم و ادبی ندارند و حتی بسیاری از تحصیلکردگان ما از درست نوشتن ناتوان‌اند در روزگار قدیم خوب نوشتن و خوب سخن گفتن در میان مردم عمومیت داشته و بخصوص قشر باسواد و مدیران کشوری و لشگری در این زمینه بر یکدیگر سبقت می‌جسته‌اند. توجه به احوالات دانشمندانی که در این تحقیق به‌ایشان پرداخته شد نظیر نصرالله منشی، خواجه نظام‌الملک، ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و... که هیچ یک ادیب نبوده‌اند اما ادیبانه می‌نوشته‌اند بیانگر آن است که ادبیات در ایران و در جامعه ملی ما جایگاه کاربردی داشته است و ابداً به مانند امروز صرفاً در مجالس شعرخوانی و مراسم رسمی به کار نمی‌رفته است به عبارت دیگر ادیبانه نوشتن در میان بزرگان ما نه رسمی برای فخرفروشی که عادتاً از سر ایرانی بودن و توانایی خوب نوشتن و خوب سخن گفتن ایشان بوده است.

۴-۱-۴ عمده نویسندگان آثار تعلیمی در زمینه‌های مورد بحث (فرهنگ شهروندی، حکمرانی خوب، رسیدگی به شهر و ...) گذشته از باسواد و فرهیختگی، تجربه عملی در اداره جامعه و دنیای سیاست و حکومت داشته‌اند؛ نمونه‌هایی نظیر نظام‌الملک، نصرالله منشی، ابن سینا، نصیرالدین طوسی، قابوس بن وشمگیر از این جمله مردان با تجربه عرصه عمل‌اند. بنابراین باید پذیرفت آفرینش آثار علمی شاید از سر دانش کتابی و مکتبی حاصل شود اما جز با خمیرمایه تجربه عملی «کاربردی» نمی‌شود.

۴-۲ پیشنهادها

۴-۲-۱ ادبیات فارسی خواسته یا ناخواسته در دانشگاهها و به تبع آن در جامعه علمی ما مظلوم واقع و در نگاه عامه نیز تبدیل به مشتق شعر و داستانهای به جامانده از گذشتگان شده است. به نظر می‌رسد برای اثبات نقش والای این سرمایه ملی ایرانیان لازم است در دروس دانشگاهی این رشته تجدید نظر گردد. آنچه اهمیت دارد این است که ادبیات فارسی می‌تواند کاربردی‌تر تدریس شود.

۴-۲-۲ طراحی و تدریس دروس میان رشته‌ای در دانشگاههای علوم انسانی _ از سویی ادبیات فارسی و از سوی دیگر سایر رشته‌های نظری و علوم انسانی _ می‌تواند به کاربردی شدن این دروس برای دانشجویان کمک نماید. در این زمینه دروسی نظیر

"حکمرانی خوب در ادبیات فارسی"، "جامعه شناسی در ادبیات فارسی"، "فرهنگ شهروندی در ادبیات فارسی"، "روابط متقابل حکومت و شهروندان در ادبیات فارسی" پیشنهاد می‌شود.

۳-۲-۴ آثار ادبیات فارسی در زمینه های مرتبط با زندگی امروز، مورد بررسی قرار گرفته و نکات و آداب کاربردی آن استخراج و برای استفاده همگان مطرح شود.

Archive of SID

منابع و مأخذ

۱. ابن اخوه قرشی، آیین شهرداری (معالم القریه فی احکام الحسبه)، تصحیح جعفر شعار، تهران، ۱۳۸۶ش.
۲. البخاری محمد بن عبدالله، داستانهای بیدپای، تصحیح پرویز نائل خانلری و محمد روشن، تهران، ۱۳۶۱ش.
۳. آقابخشی علی، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، ۱۳۸۳ش.
۴. باستانی پاریزی محمد ابراهیم، از پاریز تا پاریس، تهران، ۱۳۸۱ش.
۵. بیهقی ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، ۱۳۷۶ش.
۶. پرتوی آملی مهدی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، جلد اول، گیلان، ۱۳۶۵ش.
۷. حافظ شمس‌الدین محمد، دیوان اشعار، به تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، تهران، ۱۳۸۶ش.
۸. سپهری سهراب، هشت کتاب، تهران، ۱۳۷۴ش.
۹. سعدی مصلح‌الدین، بوستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۷۲ش.
۱۰. سعدی مصلح‌الدین، گلستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۷۴ش.
۱۱. شعار جعفر و روانپور نرگس، برگزیده سیاستنامه و قابوسنامه، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ش.
۱۲. صفا ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ سیزدهم، تهران، ۱۳۷۲ش.
۱۳. علی صافی فخرالدین، لطایف الطوائف، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۶۷ش.
۱۴. عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر، قابوسنامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۷۳ش.
۱۵. نصرالله منشی ابوالمعالی، کلیله و دمنه بهرامشاهی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۷۳ش.
۱۶. نرشخی محمد بن جعفر، گزیده تاریخ بخارا، به کوشش فرزاد زیباپور، تهران، ۱۳۸۱ش.
۱۷. نظام‌الملک حسین الطوسی، سیرالملوک (سیاستنامه)، به اهتمام هیو پرت دارک، تهران، ۱۳۸۷ش.
۱۸. وراوینی سعدالدین، مرزبان نامه، تصحیح محمد روشن، تهران، ۱۳۶۷ش.
۱۹. وراوینی سعدالدین، مرزبان نامه، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، ۱۳۸۷ش.